

زندگی در مناطق مرزی: مطالعه پدیدارشناختی مرزنشینان شهر نوسود

محمد سعید ذکایی^۱

آرام نوری^۲

چکیده:

مرزها به عنوان زمینه‌هایی برای کنش‌های انسانی، زندگی روزمره مردمان مناطق مرزی را به شدت تحت تأثیر قرار داده و تجربیات ویژه‌ای را در ابعاد مختلف اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی برای مردمان ساکن در این مناطق رقم زده‌اند. ادراک مفهوم مرز برای مردمان منطقه مرزی همراه با درگیری با چنین وضعیت‌هایی است و با توجه به این نوع تجربیات است که ادراک آن‌ها از زندگی شکل می‌گیرد. هدف این پژوهش این است تا با استفاده از پارادایم تحقیق پدیدارشناسی تفسیری به بررسی معانی و ادراکات مردمان شهر نوسود از زندگی در منطقه مرزی پرداخته و چگونگی زندگی مرزنشینی را در بینادذهنیت‌های آن‌ها بررسی کند. واحدهای نمونه در این پژوهش با استفاده از نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شده‌اند که پس از انتخاب ۳۳ مصاحبه شونده، حجم نمونه به اشباع رسید. تکنیک گردآوری داده‌ها در این

^۱دانشیار علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی تهران، saeed.zokaei@gmail.com

^۲دانش‌آموخته کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی علامه طباطبایی (نویسنده مسئول)، aram.noori18@gmail.com

پژوهش، مصاحبه‌های عمیق-ساختارنیافته، مشاهده مشارکتی و یادداشت‌های میدانی بوده‌اند. در نهایت با استفاده از روش تحلیل داده‌ها بر مبنای طرح ونمانن، شش تم اصلی برای بیان تجارب زیسته مردمان منطقه مرزی شهر نوسود و نحوه معنایابی آنها، از داده‌ها بیرون کشیده شدند. تم‌های اصلی در این پژوهش شامل: «در مرکز سیکل دلهره و اضطراب‌بودن(به‌واسطه شرایط اضطراب‌زا احاطه‌شدن)»، «کنترل نداشتن بر اوضاع و احساس سردرگمی»، «از مرکز توجهات دور بودن(احساس فراموش‌شدگی)»، «درگیر بودن با نگرش‌های عمومی»، «استراتژی-های سازگاری»، «تلاش برای فهم عوامل اثرگذار» می‌شوند. به‌طور کلی، یافته‌های این پژوهش بیانگر این است که تجربه زندگی مرزنشینی برای شرکت‌کنندگان در این پژوهش، از تفاوت-های فرهنگی و زبانی که چالش‌ها، مشکلات و نگرانی‌ها را تشدید می‌کنند، الهام می‌گیرد. وارد شدن این عناصر در گستره معانی پاسخ‌گویان موجب می‌شوند تا مشکلات و نگرانی‌ها این امکان را پیدا کنند که در موقعیتی دیگر مطرح شوند. پاسخ‌گویان در تلاش برای فهم مشکلات و سختی‌های زندگی‌شان معنای جدیدی به آن‌ها می‌دهند و از این طریق روابطی را بین خود و دیگران شکل می‌دهند که در نهایت مرزهای هویت قومی آن‌ها را بازنمایی می‌کنند. واژگان کلیدی: مرز، مرزنشینی، فضا، پدیدارشناسی تفسیری، نمونه‌گیری هدفمند، مصاحبه عمیق ساختارنیافته.

۱. مقدمه و بیان مسئله

مرزها پدیده‌های نوینی هستند که تاریخ شکل‌گیری آن‌ها را می‌توان هم‌زمان با شکل‌گیری دولت‌های جدید(یا دولت-ملت‌ها) دانست. تا قبل از شکل‌گیری دولت‌های نوین در عرصه سیاسی با مناطق سرحدی مواجه بودیم. مناطق سرحدی که به‌صورت نیمه‌مستقل اداره می‌شدند به نوعی تحت حاکمیت مشترک دو امپراتوری مجاور بودند که با افزایش یا کاهش

قدرت هر کدام از دیگری اطاعت می‌کردند. تفاوت میان مناطق سرحدی و مرزها این است که در مناطق سرحدی شدت کنترل پایین است و در نتیجه مناطق سرحدی عوامل چندان قوی و دقیقی در جدایی مکانی و فضایی نبودند اما شکل‌گیری دولت‌های نوین و دسترسی به فناوری‌های پیشرفته شرایط را برای شکل‌گیری مرزهایی با مختصات دقیق و تابع قوانین بین‌المللی فراهم ساخت. از این زمان به بعد مرزها به عنوان عواملی قوی در ایجاد فضایی خاص با ویژگی‌های منحصر به فردی نقش آفرینی کردند.

بودن در هر فضایی تجارب خاصی را برای ما به وجود می‌آورد. فضا عاملی قوی در تعیین سرنوشت افراد، نوع و آینده شغلی آن‌ها، فرصت‌های ازدواج، کیفیت آموزشی و مواردی از این قبیل است. مرزها نیز به عنوان یکی از عوامل اصلی تحدید فضایی تجربیات خاصی را برای مردمان مناطق مرزی ایجاد می‌کنند. این امر بیان‌گر این است که مرزها همانند دیگر پدیده‌های اجتماعی گذشته از مفهوم سیاسی خود، دارای جنبه‌ای قویاً ادراکی هستند که در جریان زندگی روزمره شکل می‌گیرد. صرف‌نظر از این‌که می‌توان مرزها را پدیده‌های قراردادی دانست و بنابراین هر گونه پیامد آن‌ها نیز قابل اجتناب است؛ در وضعیت کنونی، یک مرز سازمان‌یافته می‌تواند چالش‌ها و فرصت‌هایی را برای افراد ساکن در آن فراهم سازد. این چالش‌ها و فرصت‌ها یا ذاتی مناطق مرزی هستند و یا این‌که در نتیجه شیوه سیاست‌گذاری‌های اعمال‌شده در این مناطق به‌وجود آمده‌اند. برای مثال، مردمان ساکن در مناطق مرزی، نخستین شهروندان واقع در یک قلمرو سیاسی هستند که با هرگونه تحول ایجادشده در واحدهای سیاسی، روبه‌رو می‌شوند. این تحول می‌تواند شامل طیف وسیعی از دگرگونی‌ها، از تصمیم‌گیری‌های سیاست‌مداران برای افزایش یا کاهش همکاری بین مرزهایشان، تا وقوع جنگ را شامل شوند. بازتاب این دگرگونی‌ها بیش از هر جای دیگری، در مناطق مرزی قابل رویت است.

شکل‌گیری و تدقیق مرزهای ایران (به معنای امروزی و خط مرزی) را می‌توان مصادف با دوره پهلوی و روی کار آمدن یک دولت متمرکز مدرن در این دوره دانست. هر چند که تلاش برای تحدید مرزها را نیز می‌توان در دوره صفوی و بعد از چنگ چالدران نیز مشاهده نمود؛ تدقیق مرزها به خصوص با شکل‌گیری دولت متمرکز پهلوی و دوره رضاخان همزمان بوده است. «ایران، هم اکنون با ۸۰۰۰ کیلومتر خط مرزی با کشورهای همسایه دارای ۱۶ استان مرزی است که حدود ۵۰ درصد از مساحت آن را شامل می‌شود و این استان‌ها حدود ۴۹ درصد از جمعیت کل کشور را در خود جای داده‌اند که از لحاظ زبانی، قومی و مذهبی با کشورهای همجوار دارای قرابت‌های بیشتر هستند تا با مناطق مرکزی کشور.» (قادرزاده، ۱۳۹۲: ۶۲) تحقیقات صورت‌گرفته در سطح دانشگاه‌ها عمدتاً در سطح کلان به بررسی این پدیده پرداخته‌اند و رویکردی پوزیتیویستی و کارکردگرایانه به آن داشته‌اند. در نتیجه توجه بسیار اندکی به سطح خرد و کنشگران اجتماعی این مناطق شده است. علارغم این‌که تحقیقات صورت‌گرفته بیانگر وجود تفاوت بین تجربه‌های زندگی و توسعه مناطق مرزی و مرکزی بوده و وضعیت مناطق مرکزی را از نظر توسعه نسبت به مناطق مرزی مناسب‌تر ارزیابی کرده‌اند و هم‌چنین این پژوهش‌ها حاکی از این واقعیت بوده‌اند که استان‌های مناطق مرزی نسبت به سایر استان‌ها از نظر شاخصه‌هایی از قبیل: میزان مولید، رشد جمعیت، سواد، هزینه ناخالص سرانه، امید به زندگی و هم‌چنین مهاجر فرصتی از وضعیت نامناسبی برخوردارند. (شایان، ۱۳۸۳) (ابراهیم زاده، ۱۳۹۱) (عندلیب، ۱۳۸۸) (تقوایی، ۱۳۹۰) (زیاری، ۱۳۸۸) اما، درک بهتر ماهیت و چیستی این نوع زندگی هم‌چنین نیازمند توجه به تجربه‌های کنشگران در این مناطق است. این تحقیق سعی می‌کند تا بر زندگی روزمره مرزنشینان تمرکز نموده و صدای مرزنشینان را بازخوانی کند.

یکی از نکات محوری در بررسی پدیده مرزنشینی در جریان زندگی روزمره و دستیابی به بینادذهنیت مردم این مناطق این است که یک چنین بررسی‌ای می‌تواند در جهت دستیابی به شناختی ملموس از تلقی آن‌ها از زندگی در مناطق مرزی و همچنین وضعیت این افراد از نظر چالش‌ها و فرصت‌هایی که در زندگی روزمره‌شان با آن‌ها مواجه هستند، کمک کند. این شناخت به خصوص در جوامعی نظیر ایران که مرزهای فرهنگی آن‌ها با مرزهای سیاسی‌شان منطبق نیست از اهمیت بیشتری برخوردار است و می‌تواند در جهت دستیابی به راهکارهای مناسبی برای حل بسیاری مسائل از قبیل نابرابری‌های فضایی - منطقه‌ای کمک کند.

نکته محوری دیگر در شناخت بینادذهنیت‌های مردمان مناطق مرزی از این پدیده، شناخت پیامدهای این نوع ذهنیت در زندگی‌روزمره و همچنین شناخت تأثیراتی است که در جهت‌دادن به کنش‌های مردمان این مناطق باقی می‌گذارند. به عبارت دقیق‌تر چنین شناختی می‌تواند به درک وضعیت تأثیرگذاری این پدیده در خصوص ترجیحات هویت‌یابی‌های جمعی در این مناطق کمک کند. آنچه مطالعه تلقی‌های مردم مناطق مرزی را برجسته می‌کند این است که نوع نگاه آن‌ها چه تأثیری بر رابطه هویت قومی و ملی در بین ساکنان این مناطق می‌گذارد؟ بنابراین موضوع اصلی پژوهش حاضر بررسی تلقی مردمان مناطق مرزی از زندگی مرزنشینی و آثار این زندگی بر تجارب روزمره آن‌هاست.

میدان تحقیق در این پژوهش شهرمرزی نوسود است. نوسود یکی از شهرهای استان کرمانشاه در غرب ایران است. مردمان این شهر به گویش هورامی (زبان کردی) تکلم می‌کنند. این شهر کوچک مرزی سابقه تاریخی طولانی دارد و در طول تاریخ چندین بار ویران شده اما هر بار مجدداً بازسازی گردیده است. در جنگ ۸ ساله ایران و عراق به ویرانه‌ای کامل تبدیل شده بود و اکنون بازسازی شده و از نظر تجارت مرزی اهمیت زیادی پیدا کرده است.

۲. اهمیت و اهداف تحقیق

بخشی از واقعیت مقوله «مرزنشینی» همانند سایر مقولات اجتماعی ذهنی است. سؤال این است که مرزنشینان چگونه این پدیده را درک و تفسیر می‌کنند. در نگاه مردمان مناطق مرزی مقوله «مرزنشینی» به چه معناست و چه زیر مقوله‌ها و چارچوبی در پشت این مقوله کلی وجود دارد و افراد آن را چگونه برای خود معنی می‌کنند. دستیابی به چنین هدفی مستلزم شکل‌دهی به تحقیقی از نوع تحقیق کیفی است که توانایی کاوش در جهان روزمره مردم مناطق مرزی را داشته باشد و این مقوله را از حالت از قبل اندیشیده آن خارج سازد و به موضوعی مبهم و قابل بازاندیشی مبدل سازد. با دستیابی به تجارب مشترک مرزنشینان به عنوان یک کل در زمینه دیدگاه منحصر به فردشان، تحقیق پدیدارشناسانه ما را درباره ماهیت زندگی مرزنشینی آگاه می‌سازد.

هم‌چنین، «با اذعان به رقم بالای مساحت مرزهای کشور (هشت هزار کیلومتر)؛ ... دوری از مرکز و تفاوت در شاخص‌های توسعه یافتگی این مناطق و موقعیت استراتژیک مناطق مرزی، مقوله مرز و ارتباطات میان مرزی در تمام سطوح سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. مطالعه علمی این زمینه‌ها از یک سو می‌تواند در انتخاب راه‌ها و سیاست‌های مناسب و کم هزینه در جهت مدیریت مسالمت‌آمیز تغییرات اجتماعی در مناطق مرزی مؤثر باشد و از سوی دیگر، در شناخت فرصت‌ها و ظرفیت‌های موجود در مناطق مرزی راه‌گشا باشد» (قادرزاده، ۱۳۹۱: ۱۳۷).

با توجه به مطالب فوق‌الذکر، شناسایی تجربه‌هایی که مردمان مناطق مرزی از زندگی در این منطقه دارند و نوع معنایی که آن‌ها به تجربه‌های خود می‌دهند هدف اصلی این پژوهش است. در ذیل این هدف و در جهت روشن‌تر شدن ابعاد این تجربه اهداف فرعی نیز دنبال خواهند شد. این اهداف فرعی به مطالعه نمود و تجلیات بیرونی این تجربه تأکید دارند. از آنجایی که

معانی بر کنش تأثیر می‌گذارند در ذیل اهداف فرعی این پژوهش، از سویی تجربه‌های مردمان منطقه مرزی نوسود از لحاظ چالش‌ها و فرصت‌هایی که فراهم می‌کند؛ مورد بررسی قرار می‌گیرد و از سوی دیگر تفسیری که آن‌ها از عوامل تأثیرگذار (عاملان) بر این تجربه دارند، مورد بررسی قرار می‌گیرند. علاوه بر این، پیامدهایی که این دسته از تجربه‌ها در زندگی روزمره در پی دارند مورد واکاوی قرار می‌گیرند.

۳. چارچوب مفهومی تحقیق

دیدگاه‌های متنوعی راجع به جایگاه نظریه در تحقیقات پدیدارشناسانه وجود دارند. در این پژوهش از دیدگاه نظریه‌پردازانی نظیر میشل و کودیو اسوانسن گافمن و چانولد نسبت به جایگاه نظریه در پژوهش‌های پدیدارشناسانه پیروی می‌کنیم. این دسته از نظریه‌پردازان معتقدند بیان یک نقطه‌نظر می‌تواند در ایجاد اعتبار و هم‌چنین بینشی عمیق در پیش بردن پژوهش به ما کمک کند (بوند، ۱۹۹۸: ۱۶۷). نظریه «حاشیه‌ای بودن» یا «منطقه حاشیه‌ای»، در اینجا، به عنوان بخشی از نظریات نوسازی-ملی‌گرایی و نظریه توسعه نامتوازن و منطقه‌ای، می‌تواند چارچوب مناسبی را برای فهم پدیده مرزنشینی فراهم کند. موقعیت‌های حاشیه‌ای را می‌توان به عنوان موقعیت‌هایی تعریف کرد که در آن‌ها هرگونه ناسازگاری‌ای در درجه موضوعاتی که در دایره سلسله‌مراتبی بودن جای می‌گیرند خواه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی-اجتماعی وجود دارد (Acheampong, 2013: 109). این نظریه چارچوب گسترده‌تری را برای فهم رفتارها و احساسات افراد در شرایط محرومیت فراهم می‌کند. بنابراین، کاربرد گسترده نظریه حاشیه‌ای بودن برای استفاده لته‌های مختلف جهت فهم تجارب مرزنشینان مناسب است. با این وجود، رویکرد رایج حاشیه‌ای بودن برای فهم جامع تجارب زندگی مرزنشینی به نظر ناکافی می‌آید.

این نظریه بیشتر بر جوانب منفی پدیده "در حاشیه بودن" تأکید می‌نماید. در چنین شرایطی، کارهای گسترده‌تری جهت رسیدن به تعادل نظری کامل‌تری لازم است. در مجموع، تحقیق در زمینه فرایندهای زندگی مرزنشینی ممکن است به گسترش مرزهای نظری و تجربی حاشیه‌ای بودن کمک کند. بنابراین این تحقیق «حاشیه‌ای بودن» را به عنوان یک چارچوب مناسبی جهت دستیابی به تجارب و فهم زندگی مرزنشینان شهر نوسود به کار می‌برد. اجرای تحقیق کیفی ابزار مناسبی را برای فهم بهتر تجربه مرزنشینان شهر نوسود فراهم می‌سازد. تحمیل کردن چارچوب‌های محققان بر مشارکت‌کنندگان، یکی از چالش‌های اصلی این دسته از تحقیقات اجتماعی است.

به طور کلی، در دیدگاه پدیدارشناسانه انسان به عنوان موجودی در نظر گرفته می‌شود که دارای نگرشی نسبت به جهان است. یک چنین نگاهی، امکان‌های جدیدی را برای مفهوم فضای اجتماعی فراهم می‌کند. این نوع نگاه ما را از آنچه که کوهن "خلط صورت و محتوا" می‌نامد بر حذر می‌دارد و توجه ما را به فرایند "نمادین سازی" معطوف می‌کند. از نظر کوهن ویژگی‌های کارکردی ظاهری ساختار هر چه باشد ماهیت آن به میزان زیادی با نمادسازی مرزهای اجتماع ایجاد می‌شود. در چنین شرایطی، اعضای اجتماع می‌توانند یک صورت جمعی بیگانه را اخذ و آن را از اساس و به شکل نمادین دگرگون کنند به نحوی که این آیین انعکاس حس خود جمعی ایشان باشد و مرزهای اجتماعی آن‌ها را با وجود براندازی از بیرون استوار سازد (کوهن، ۱۳۸۹: ۷۲-۶۸). زندگی مرزنشینی موجب نمود نظام نمادین در بین مرزنشینان می‌شود که تنها مرزنشینان در آن شرکت دارند.

پدیدارشناسی تفسیری به عنوان روش اصلی این پژوهش انتخاب شده است. از آنجاییکه هدف این پژوهش بررسی تلقی و معانی ذهنی مردمان منطقه مرزی شهرستان پاوه از زندگی در منطقه مرزی است در نتیجه، پدیدارشناسی تفسیری مورد استفاده قرار گرفته است (Reiners, 2012: 2). هدف وضوح بخشیدن به تجربه زیسته است، زیرا معانی تجربه زیسته اصولاً به آسانی قابل فهم نیستند (Van manen, 1990). از آنجایی که بخش وسیعی از زندگی یکی از نویسندگان این مقاله (آرام) در منطقه مرزی سپری شده است از این طریق هم می‌خواهد صدای خود را به‌عنوان یک مرزنشین باز یابد و هم این‌که با تسهیم داستان خود با دیگران به آن چیزی که اصولاً می‌توان از آن تحت عنوان زندگی مرزی نام برد، وضوح بخشد. از آنجایی که تحقیق کیفی به طور ماهوی تفسیری است، صدای شرکت‌کنندگان در پژوهش به واسطه محقق کانالیزه می‌شوند. در نتیجه، صدای پاسخ‌گویان در هر پژوهشی در ارتباط با صدای پژوهشگر قرار می‌گیرد (Goudling, 2005).

در این پژوهش جهت انتخاب نمونه‌های تحقیق از نمونه‌گیری هدفمند استفاده می‌شود. معیارهای پذیرش در نمونه عبارت بودند از: زندگی در مناطق مرزی از همان دوره کودکی، علاقه به شرکت در مصاحبه و توانایی انتقال مفاهیم. از آنجایی که هدف این پژوهش بررسی تجارب زیسته مرزنشینان شهرستان پاوه از زندگی در منطقه مرز در ابعاد اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است؛ در انتخاب نمونه‌ها سعی نموده‌ایم نمونه‌هایی انتخاب شوند که بتوانند اطلاعاتی را در خصوص روش‌سازی یکی از این ابعاد در اختیار محقق قرار دهند. از آنجایی که بررسی تجربه زنان از زندگی در منطقه مرزی خود پژوهش جداگانه‌ای را می‌طلبد، در این پژوهش واحدهای نمونه‌گیری به لحاظ جنسیت مرد بوده‌اند. هم‌چنین سعی شده است واحدهای انتخاب‌شده به لحاظ سنی پراکندگی کافی داشته باشند و گروه‌های سنی مختلف را شامل شوند. تکنیک گردآوری داده‌ها در این پژوهش، مصاحبه‌های عمیق-ساختار نیافته و مشاهده

مشارکتی و یادداشت‌های میدانی بوده‌اند. در این پژوهش تحلیل و تفسیر داده‌ها با توجه به اصول تحقیق پدیدارشناختی بر مبنای طرح و نمانن صورت می‌گیرد.

قابلیت اطمینان: تلاش‌های زیادی از سوی روش‌شناسان به منظور تعیین راهبردهایی برای تحقیقات کیفی جهت اصلاح یا ارزیابی کیفیت تحقیق کیفی صورت گرفته است. یک نمونه از این تلاش‌ها توسط کوبا و لینکلن^۳ صورت گرفته است. کوبا و لینکلن از مفاهیم اعتبار^۴ و روایی^۵ جهت ارزیابی تحقیقات کیفی اجتناب می‌کنند و به‌جای آن‌ها از معیار «اعتمادپذیری یا قابلیت اعتماد»^۶ جهت بررسی کیفیت نتایج تحقیقات کیفی استفاده می‌کنند. این مفهوم به زبان ساده، میزانی است که می‌توان براساس آن به یافته‌های یک پژوهش کیفی متکی بود و نتایج آن را قابل اعتماد دانست. به منظور تحقق این معیار، در این پژوهش وقت زیادی صرف مشاهده مداوم، یادداشت‌برداری‌ها، انجام مصاحبه‌ها شده است. علاوه براین، انجام تحلیل دوری و مکرر داده‌ها با گوش‌دادن و مجدداً گوش دادن به فایل مصاحبه‌های ضبط‌شده، خواندن و بازخوانی مکرر متن مصاحبه‌ها، نوشتن و بازنویسی توصیف داده‌ها تا زمان رسیدن به اشباع و حشو دنبال شده است.

۵. یافته‌ها

شش تم اصلی برای بیان تجارب زیسته مردمان منطقه مرزی و چگونگی معناکردن این تجربیات، از داده‌ها استخراج شده‌اند. نحوه بیان تم‌ها به گونه‌ای بوده که ضمن توصیف دقیق

^۳Cuba and lincoln

^۴ validity

^۵ reliability

^۶ trustworthiness

تجربیات پاسخ‌گویان از زندگی مرزنشینی، نیز، به نحوه معنایابی این تجربیات پرداخته شده‌است. برخی از این تم‌های اصلی، همچنان که در جدول زیر نشان داده شده است، دارای تم‌های فرعی مربوط به خود هستند.

تم‌های اصلی

تم‌های فرعی

در مرکز سیکل دلهره و اضطراب بودن (به واسطه شرایط اضطراب‌زا احاطه شدن)	چالش‌های جنگ برای خود و دیگران: خاطره جنگ و امتداد آن در زمان حال و آینده - عوامل تشدیدکننده
رل نداشتن بر اوضاع و احساس سردرگمی	- پیامد جنگ: انقطاع حال از گذشته - انقیاد زیست جهان توسط پدیده تجارت مرزی
از مرکز توجهات دور بودن (احساس فراموش‌شدگی و تبعیض)	- مناطق مرکزی به عنوان دیگری
درگیر بودن با نگرش‌های عمومی	- مناطق مرزی سایر کشورها به عنوان دیگری
استراتژی‌های سازگاری با چالش‌های زندگی مرزنشینی	- - تجارت غیررسمی به‌عنوان شیوه‌ای سازگاری
تلاش برای فهم عوامل اثرگذار	-

در مرکز سیکل دلهره و اضطراب بودن (به واسطه شرایط اضطراب‌زا احاطه شدن)

این تم قوی‌ترین و ابتدایی‌ترین تمی است که می‌توان از داده‌ها استخراج نمود. برای پاسخ‌گویان در این پژوهش، زندگی در منطقه مرزی همراه با نوعی احساس همیشگی در معرض‌خطر بودن است. این احساس موجب ایجاد نوعی دلهره در بین پاسخ‌گویان شده و آن‌ها را در یک حرکت پاندولی بین دو موقعیت زمانی، بقای وضع موجود و شکنندگی آن قرار می‌دهد.

پاسخ‌گویان در این تحقیق، یک دوره جنگ را تجربه کرده‌اند که همراه با چالش‌ها و معضلاتی اساسی بوده است به گونه‌ای که یادآوری آن در ذهن پاسخ‌گویان به صورت کابوس‌گونه و وحشت‌برانگیز داد می‌شود و در حال حاضر، نیز، از یک طرف با پیامدهای جنگ به شیوه‌های مختلف نظیر: مین‌ها، خمپاره‌ها و مواد شیمیایی به‌جامانده از این دوره درگیر هستند و از طرفی دیگر، شیوه رایج معیشت در این منطقه که در چند سال گذشته به صورت قاچاق درآمد است، زندگی در منطقه مرزی را به زندگی‌ای پرخطر مبدل ساخته است. همه پاسخ‌گویان به‌طور پیوسته این احساس را دارند که هر آن ممکن است همه چیز به هم بخورد و وضعیت دیگری به جای نظم موجود حاکم شود که از نظر آن‌ها وضعیت مطلوبی نیست و از آن هراس دارند. در نگاه آن‌ها زندگی در منطقه مرزی به گونه‌ای است که اگر سال‌ها زحمت‌کشیده باشید و زندگی مناسبی را برای خودتان فراهم نموده باشید و یا حتی اگر در حین زندگی روزمره در یک مراسم شادی باشید، مثلاً یک مراسم عروسی، ترس از وقوع اتفاق ناگواری و فکرکردن به این‌که امکان دارد هر آن این وضعیت‌های آرامش‌بخش به هم بخورند شکافی را در تداوم احساس خوشی در درون ذهن شما ایجاد می‌کنند. دائماً با ایجاد یک چنین حفره‌ها و عواملی روبه‌رو هستید که موجب از هم گسیختن ذهن شما می‌شوند، آن را نابه‌سامان می‌سازند و اضطرابی وجود شما را در بر می‌گیرد. همچنانکه ذکر گردید، بخشی از این نوع احساس به دلیل تجربه جنگ در بین پاسخ‌گویان به‌وجود آمده است. مرور خاطرات دوره جنگ و وضعیتی که پاسخ‌گویان در این دوره از زندگی‌شان داشته‌اند موجب می‌شود تا نوعی ترس مزمن در بین پاسخ‌گویان شکل گیرد.

از این‌رو، می‌توان «چالش‌های جنگ برای خود و دیگران: خاطره جنگ و امتداد آن در زمان حال و آینده» را به‌عنوان یکی از تم‌های فرعی در بیان تجارب زیسته پاسخ‌گویان برگزید:

جنگ ایران با عراق که در طی ۸ سال به وقوع پیوست در حافظه پاسخ‌گویان به صورت آشکاری تأثیر گذاشته است به گونه‌ای که پاسخ‌گوییانی که بیش از ۲۸ سال سن دارند دوره کودکی‌شان را همراه با درگیری‌هایی که با این پدیده داشته‌اند، توضیح داده و وضعیت زندگی‌شان را در این دوره، دائماً مورد پرسش قرار می‌دهند. برای پاسخ‌گویان، تجربه جنگ و زندگی مرزنشینی دو امر درهم‌تنیده هستند و زندگی‌شان را در زمان حال، موازی با تجربه‌های گذشته‌شان درک می‌کنند. چالش‌های زندگی در منطقه مرزی به‌هنگام جنگشامل دو دوره زمانی می‌شوند. نخست، چالش‌های زندگی مرزنشینی، به‌صورت پیامدهای جنگ، در طول مدتی که افراد این منطقه به صورت مستقیم با جنگ درگیر بوده و در معرض توپ‌ها و خمپاره‌ها قرار گرفته‌اند. عباراتی که پاسخ‌گویان برای بیان احساساتشان در این دوره از زندگی‌شان به کار می‌برند شامل «ترس»، «وحشت زدگی»، «ناامنی»، «فقر» و «خاطرات تلخ بمباران‌ها» و «کشته شدن اعضای خانواده، همسایگان و آشنایان‌شان» و حتی در بعضی موارد «صرع»، می‌شوند.

و دیگر، دوره زمانی‌ای که آن‌ها مجبور شده‌اند به شهرهای اطراف و مرکزی‌تر کشور مهاجرت کنند. در این دوره زمانی، جنگ موجب کنده‌شدن مردمان این منطقه از محیط زندگی و آوارگی‌شان به سمت شهرهای دیگر شده و در این راه امول‌شان را از دست داده‌اند. در این مرحله، قبل از این‌که پاسخ‌گویان اقدام به مهاجرت به مکان خاصی نمایند، دوره‌ای از «سردرگمی» را تجربه می‌کنند. این سردرگمی بیشتر محصول آشنا نبودن با پدیده جنگ بوده است. آگاهی نداشتن نسبت به این که «در صورت وقوع جنگ ممکن است چه مناطقی تحت شعاع پیامدهای آن قرار گیرند»، «مدت زمانی را که ممکن است جنگ طول بکشد»، «آشنا نبودن نسبت به سلاح‌هایی که به‌کاربرده می‌شوند» و یا «باید به کجا مهاجرت کنند» مردمان این منطقه را دچار سردرگمی کرده‌اند. همین تصویر تاریک از آینده موجب می‌شود تا در بین پاسخ‌گویان مهاجرت به‌عنوان فرایند «روبه سوی غربت نهادن» تلقی شود.

زندگی در کنار مردمان مناطق مرکزی‌تر کشور، هویت جدیدی را برای مردمان مناطق مرزی به ارمغان می‌آورد. این هویت جدید با برچسب «مهاجر» با بار معنایی منفی مشخص می‌شود. همه پاسخ‌گویان، بجز دو مورد، احساس می‌کنند هر چند که مهاجرت آن‌ها بیشتر به سمت مناطق مرکزی‌تر کشور بوده است اما، با آن‌ها به عنوان بیگانه و مهاجر برخورد شده است. بیان این شیوه برخورد حتی در تجربیات پاسخ‌گویانی که به مکان‌هایی با ویژگی‌های قومی همسانی مهاجرت نموده‌اند، وجود دارد. این شیوه برخورد، رفتار بازخوردی خود را نیز ایجاد نموده است. برعکس، این احساس نیز در بین بیشتر پاسخ‌گویان وجود دارد که مهاجرت آن‌ها را در برخورد با فرهنگ‌های بیگانه قرار داده است و در نتیجه همین برخورد بسیاری از رسوم فرهنگی و زبان‌شان دچار دگرگونی شده است.

با وجود این‌که دوره مهاجرت و جنگ تمام شده است اما هم‌چنان «خاطره» آن در اذهان پاسخ‌گویان به قوت خود باقی است. به‌لحاظ منطقی تجربه یک خاطره تلخ می‌تواند به‌عنوان درس عبرتی برای نوع رفتاری باشد که در آینده کنشگران انجام می‌دهند و در نتیجه این افق را به افراد بدهد که ممکن است هر آن‌کل نتایج رفتار شما و هدف‌هایتان همانند گذشته ناپود شوند بنابراین باید محتاط‌تر عمل کرد و دائماً به این نکته توجه داشت که ممکن است همه داشته‌هایت، در یک چشم بهمزدن از بین بروند: «من به شخصه علاقه داشتم در «شوشمی» یک باغ بخرم ولی پدرم گفت تو اگر می‌خواهی باغی بخری باید در جایی بخری که هر آن در معرض خطر نباشد. من در آن جا سرمایه‌گذاری کنم ولی هر آن ممکن است چیزی اتفاق بیفتد...»

از طرفی، هر خاطره‌ای با استفاده از اقدامات حمایتی جهت بهبود شرایط افراد درگیر با آن، می‌تواند تا حدی التیام یابد و یا دست‌کم تأثیراتش کاهش یابد و یا در صورت عدم وجود این رفتارهای حمایتی عواملی که می‌توانند یادآور این خاطره باشند هم‌چنان به قوت خود باقی

بمانند و یا حتی تقویت شوند. برای پاسخ‌گویان در این تحقیق هم‌چنان عوامل متعددی وجود دارند که خاطره جنگ و دوران مهاجرتشان را برای آن‌ها زنده می‌کند. اکثر پاسخ‌گویان احساس می‌کنند که جنگ برای آن‌ها تمام نشده است. برای مثال، بسیاری از پاسخ‌گویان، معتقدند هر مینی که منفجر می‌شود، تداعی‌گر همین دوران جنگ و ناامنی برای آن‌هاست.

در نتیجه می‌توان «عوامل تشدید کننده احساس خطر» را به عنوان تم فرعی دیگری در این پژوهش انتخاب کرد: در زمان حال، نیز، یکی از چالش‌های زندگی مرزنشینی، پرخطر بودن آن است. خطراتی که پاسخ‌گویان در شرایط فعلی زندگی‌شان با آن‌ها مواجه هستند؛ نه تنها به صورتی مستقل، بر احساس خطر در زندگی پاسخ‌گویان تأثیر گذاشته است، بلکه از آن‌جاییکه بسیاری از این خاطرات تداعی‌گر خاطرات جنگ هستند، تأثیرات تشدیدکننده‌ای بر روی پاسخ‌گویان گذاشته‌اند. از جمله می‌توان به پیامدهای درگیری‌ها و جنگ‌ها به صورت «مین‌ها»، «خمپاره‌ها»، «مواد شیمیایی» اشاره کرد. این تسلیحات جنگی از دوره جنگ هم‌چنان در مناطق مرزی به‌جای مانده‌اند و هنوز اقدام جدی‌ای برای پاک‌سازی آن‌ها صورت نگرفته است. یکی از پاسخ‌گویان تجربه‌هایش از زندگی در منطقه مرزی را بدین گونه بیان می‌کند: «...اول بار که کلاس سوم دبستان بودیم که هم‌کلاسی مان، روی مین رفت و انگشت دستش را مین گوجه‌ای قطع کرد... کلاس هفتم بودیم که معلممان، «ته‌ته» روی مین رفت و کشته شد. سال بعد از باز یک معلم نوسودی روی مین رفت و کشته شد. کلاس سوم راهنمایی بودیم که که هم‌کلاسی برادرم روی مین رفت و پسر ۱۵ ساله فوت شد...»

و عامل دیگر در تقویت این نگاه این است که شیوه معیشت رایج در این مناطق که در چند سال گذشته به صورت قاچاق کالا در آمده است، بر شدت این خطرات افزوده است. این عامل از طرفی میزان «درگیری با نیروهای نظامی» را افزایش می‌دهد و از طرفی دیگر، برای کسانی که از مرزها عبور می‌کنند خطر رفتن روی مین‌ها را افزایش می‌دهد.

۶. کنترل نداشتن بر اوضاع و احساس سردرگمی

تغییر ویژگی هر نوع اجتماع انسانی است با این وجود شدت آن در بین بخش‌های گوناگون یک جامعه یکسان نیست. در یک واحد سیاسی مردمان مناطق مرزی نسبت به سایر نواحی کشور بیشتر در معرض تغییرات سریع و پیش‌بینی‌ناپذیر هستند. در واقع نواحی مرزی به طور ماهوی و از لحاظ فرهنگی و اجتماعی معمولاً و به خصوص در جهان امروزی، تحت تأثیر دو دسته تغییرات و تحولات قرار دارند: نخست، تغییرات و تحولات درون‌مرزی و دیگر، تغییرات و تحولات برون‌مرزی. تجربه‌های پاسخ‌گویان از زندگی در منطقه مرزی تحت تأثیر این تغییرات سریع قرار گرفته است به گونه‌ای که پاسخ‌گویان در این پژوهش شکافی را بین وضعیت کنونی زندگی‌شان در مقایسه با جریان اصلی‌ای که در گذشته بر فضای کلی زندگی آن‌ها حاکم بوده و نیز، نوع ارزش‌های رایج در بین آن‌ها، احساس می‌کنند. جنگ و رواج شیوه‌های جدید معیشت به‌صورت تجارت مرزی (رسمی و غیررسمی) الگوهای حاکم بر این منطقه را دگرگونی ساخته و روابط متفاوتی را به جای نظم گذشته جایگزین نموده‌اند. پیامدهای این تغییرات سریع به شکل احساس بی‌ثباتی در زندگی روزمره‌ی مرزنشینان ظاهر می‌شود. این وضعیت موجب می‌شود که مردمان مناطق مرزی احساس کنند که زندگی آن‌ها تحت کنترل‌شان نیست و برنامه‌ریزی دقیق برای آینده به سختی انجام می‌پذیرد و این عوامل بیرونی هستند که زندگی آن‌ها را به گونه‌ای رقم می‌زند.

لذا، می‌توان تم فرعی «پیامد جنگ: انقطاع حال از گذشته» را بیان نمود: عوامل زیادی دست‌بهدست هم دادند تا مردمان این منطقه یک‌بار دیگر به محل زندگی‌شان برگردند. با وجود این، پاسخ‌گویان می‌گویند به هنگام بازگشت به زادگاهشان با دنیای متفاوتی روبه‌رو می‌شوند.

بخشی از فرایند تصمیم‌گیری پاسخ‌گویان برای بازگشت به منطقه مرزی شامل عوامل درونی می‌شوند. اگر چه بسیاری از افرادی که از این منطقه مهاجرت کرده‌اند، دیگر به محل زندگی‌شان برنگشتند اما اکثر مصاحبه‌شوندگان می‌گویند حس تعلقی که به محل سکونت‌شان داشتند موجب شد تا آن‌ها یک‌بار دیگر به محل سکونت‌شان بازگردند.

در کنار این عوامل درونی، پاسخ‌گویان یک سری عوامل بیرونی نظیر: «بودن در کنار میزبان-هایی که آن‌ها را مهاجر قلمداد می‌کردند» و «نداشتن سرمایه مالی» و «شرایط سخت زندگی آن‌جا» در فرایند تصمیم‌گیری‌شان برای بازگشت به زادگاهشان دخیل می‌دانند. در این دوره زمانی، این دسته از مشکلات نگاه مصاحبه‌شوندگان را نسبت به منطقه مرزی خودشان بسیار مثبت کرده بود و این احساس را داشته‌اند که اگر به زادگاهشان برگردند می‌توانند از شرایط سخت زندگی و فقری که با آن درگیر بودند رهایی یابند و راه پیشرفت را در پیش گیرند.

این احساس امید خیلی زود در بین پاسخ‌گویان فروکش می‌کند و زمانی که به منطقه خودشان بر می‌گردند با «مکانی ویران» مواجه می‌شوند: «خانه‌های فروریخته» «باغ‌های ویران» «مراتع مین‌گذاری شده» توصیفاتی هستند که پاسخ‌گویان به هنگام اولین مواجهه خود با محیط زندگی‌شان بیان می‌کنند. بیشتر پاسخ‌گویان معتقدند که زندگی در منطقه مرزی دیگر به همان روال سابق خود بازنگشت و احساس می‌کنند «انقطاعی» بین شیوه زندگی ابا و اجدادی‌شان با شیوه زندگی که در حال حاضر شکل گرفته است، وجود دارد.

«انقیاد زندگی روزمره توسط پدیده تجارت مرزی»:

هر چند که پدیده تجارت مرزی در منطقه مرزی شهرستان پاوه قدمتی صد ساله دارد و حتی در زمان جنگ ایران با عراق نیز ادامه داشته است اما پدیده تجارت مرزی به عنوان شیوه‌ی رایج معیشت در منطقه مرزی شهرستان پاوه در یک دهه پیش، به عنوان نظمی جدید، به شدت رواج یافته و بخش زیادی از جمعیت این منطقه را درگیر خود ساخته است. این شیوه‌ی کسب

درآمد بهشت زندگی پاسخ‌گویان را در ابعاد گوناگون تحت‌تأثیر قرار داده و زیست جهان‌شان را به انقیاد خود در آورده است. شدت این اثرگذاری به گونه‌ای بوده که تا حدی پاسخ‌گویان را در نگاه‌شان نسبت به زندگی مرزنشینی دچار تقلیل‌گرایی نموده و هاله‌ای اقتصادی قضاوت‌هایشان را نسبت به زندگی مرزنشینی پوشانده است به گونه‌ای که گویی در بسیاری مواقع همه چیز را به شیوه معیشت در این منطقه ربط می‌دهند.

تأثیراتی که پاسخ‌گویان برای پدیده تجارت مرزی بیان می‌کنند بخشی شامل تأثیراتی است که این پدیده بر روی ساختارهای ذهنی مردمان این منطقه می‌گذارد. بسیاری از پاسخ‌گویان که مستقیماً با کار مرزی درگیر هستند در مورد جنبه‌های ارزشی و هنجاری کارشان صحبت می‌کنند و از این لحاظ معتقدند که فضای این کار ویژگی‌های ارزشی و هنجاری مخصوص به خودش را دارد و با ارزش‌های پذیرفته‌شده اجتماع متفاوت هستند. این کار موجب شده تا «روح همکاری»، «صمیمیت» و «گذشت» «احترام به بزرگتر» «مراودت خانوادگی» «سخت-کوشی» که در گذشته حاکم بر این منطقه بوده است کم‌کم از بین برود و جای خود را به رقابت و فردگرایی‌های شدید دهد: «...اولین بار که وارد این کار شدم ... اولین صحنه که برایم پیش آمد این بود که یکی از دوستان مان که در مدرسه هم دوره بودیم خیلی مؤدبانه گفتم: بی زحمت به من راه دهید تا من بروم. طرف یک داد و بیداد زیادی راه انداخت. قضیه چی است؟ در این فرهنگ چیزی به اسم معذرت خواهی وجود ندارد. یعنی چی می‌خواهم به من راه بدید تا رد شوم. اگه زرنگ بودید می‌روید و اگر زرنگ نیستید وایسا تا بقیه بروند...»

هر چند که در گذشته وضعیت مردمان این منطقه از نظر کسب‌وکار و معیشت به شدت در تنگنا بوده است و همین کار در مرز موجب بهبود این وضعیت گردیده است اما در کنار این احساس رضایت می‌توان حسی نوستالژیک را نسبت به صفا و صمیمیت و روح همکاری رایج در گذشته، در بین این دسته از پاسخ‌گویان مشاهده نمود.

از طرفی، بسیاری از پاسخ‌گویان معتقدند پدیده تجارت مرزی تأثیراتی را بر روی ساختار عینی زندگی‌شان گذاشته است. بسیاری از پاسخ‌گویان، در مورد نحوه اثرگذاری پدیده تجارت مرزی بر روال فعالیت‌های روزمره‌شان صحبت می‌کنند. این نوع کار به‌دلایلی نظیر، «کیفیت پایین»، «خستگی جسمی و ذهنی افراد»، «عدم پیروی از یک روال زمانی مشخص» کل زندگی افراد را درگیر می‌کند و زمانی برای رسیدگی به سایر امور زندگی باقی نمی‌گذارد.

۷. از مرکز توجهات دور بودن (احساس فراموش‌شدگی و تبعض)

پاسخ‌گویان در این پژوهش به طور دائم به مقایسه وضعیت زندگی خود در مقایسه با سایر مناطق می‌پردازند. این مقایسه‌ها شامل: مقایسه منطقه مرزی شهر نوسود با مناطق مرکزی‌تر کشور و مقایسه منطقه مرزی شهر نوسود با مرزهای سایر کشورها می‌شود. در واقع، وضعیت زندگی مردمان مناطق مرکزی و سایر کشورها عمدتاً به‌عنوان دیگری پاسخ‌گویان در درک موقعیت‌شان عمل می‌کند و در مقایسه با این مناطق سعی می‌کنند تا وضعیت خود را روشن سازند. در این میان، دیدگاه پاسخ‌گویان به گونه‌ای است که در آن مرکز نشینان کشور به عنوان افرادی دارای امکانات و بیش‌ترین حد ایده‌آل‌های زندگی هستند و از سوی دیگر زندگی خودشان که از یک چنین امکاناتی محروم هستند.

به لحاظ عینی، همه پاسخ‌گویان در این تحقیق درباره تفاوت‌های بین مرکز و مناطق مرزی صحبت می‌کنند و معتقدند که منطقه مرزی چه از نظر اقتصادی و چه از نظر فرهنگی از امکانات کمتری نسبت به مناطق مرکزی برخوردارند. همه پاسخ‌گویان در این تحقیق تفاوت بین مناطق مرکزی و مرزی را به صورت پیوستار و سلسله‌مراتبی درک می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که احساس می‌کنند هر چه از پایتخت کشور به سمت مناطق مرزی می‌رویم از میزان دسترسی به

امکانات و منابع اجتماعی کاسته می‌شود. این تفاوت‌ها شامل: «ناتوانی‌های بالقوه در تولید»، «فقدان اشتغال»، «عدم دسترسی به نیازهای اولیه»، «بیکاری»، «فقر»، «مشکلات امنیتی-سیاسی»، «کمبود آب»، «امکانات و مراکز بهداشتی، درمانی»، «وضعیت نامناسب راه‌های ارتباطی» هستند. علاوه بر این‌ها، در بخش فرهنگی و آموزشی با کمبود منابع اطلاعاتی همچون «دسترسی به اینترنت»، «روزنامه‌ها»، «نشریات»، «کتاب‌خانه‌ی غنی»، «کتاب‌های درسی و کمک آموزشی» و نیز «کلاس‌های تقویتی» مواجه هستند.

همین عامل فاصله زمانی و مکانی از امکانات به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر جریان زندگی مردمان مناطق مرزی بوده که موجب شده است تا هزینه‌های مالی و جانی زندگی‌شان افزایش یابند و آن‌ها را در مواجهه با حوادثی آسیب‌پذیر سازد که احساس می‌کنند برای مردمان منطقه مرزی مقابله با آن‌ها عادی و معمولی هستند: «... وقتی یکی روی مین می‌رود تا موقعی که می‌روند و او را بر می‌گردانند با وجود همه خونریزی که دارد تا او را به این‌جا می‌آورند، وقتی هم او را به اینجا می‌آورند با یک پانسمان سطحی او را به مراکز بالاتر اعزام می‌کنند...».

احساس وابستگی نسبت به مناطق مرکزی به شیوه‌های گوناگونی در بین تجربه‌های همه پاسخ‌گویان بیان می‌شود. برای مثال، بسیاری از پاسخ‌گویان معتقدند که برای رفع نیازهای اساسی‌شان نظیر خدمات بهداشتی، کارهای اداری، تحصیلات عالی و نیز دستیابی به هدف-هایشان مجبور هستند تا محیط زندگی خودشان را ترک نمایند و به مناطق مرکزی‌تر کشور سفر کنند و یا این‌که وسایل بر طرف ساختن مایحتاج خود را از این مناطق تهیه نمایند. این درحالی است که همه پاسخ‌گویان احساس می‌کنند که هیچ مرکزنشینی چنین وابستگی‌ای به مناطق مرزی ندارد. وجود این تفاوت‌ها و درک آن‌ها در درون بیشتر پاسخ‌گویان احساس دوگانه‌ای به وجود می‌آورد، از یک طرف، برای پاسخ‌گویان، این امکانات اهدافی خواستنی هستند و

نسبت به جایگاه دارندگانشان خبطه می‌خورند و نداشتن آن‌ها حسی از تحقیر را در درون آن‌ها بر می‌انگیزد: «... اصلاً شما وقتی به آن جا می‌روید دلتان به حال خودتان می‌سوزد. پارک و لوکس بودن شهر، امکانات و آداب و رسوم شان در اینجا روی من همه این چیزها تأثیر گذاشته اند تا حدی که شما در این جا آب ندارید که برای خوردن استفاده کنید...»

و از سوی دیگر، از این واقعیت که آن‌ها یک چنین امکاناتی را ندارند احساس تبعیض و در حاشیه بودگی می‌کنند. این احساس موجب می‌شود تا پاسخ‌گویان مناطق مرکزی کشور را به عنوان دیگری‌ای در نظر گیرند که تمام آن‌چه را که آن‌ها از آن بی‌نصیب هستند مرکز نشینان از آن بهره‌مندند و انطباقی بین صورت و محتوای مفهوم مرز قائل شوند. در نظر آن‌ها مرز به لحاظ فضایی در حاشیه یک کشور قرار دارد و این هم‌چنین، به معنی دور بودن از مرکز توجهات و دیده نشدن است.

وجود این احساس دوگانه در بین پاسخ‌گویان، بر روی نگاه آن‌ها نسبت به خودشان و هم‌چنین تصویری که آن‌ها از جایگاه و منزلتی که در جامعه دارند اثر گذاشته است. در چنین وضعیتی پاسخ‌گویان در این تحقیق به بیان احساسات‌شان نسبت به جایگاه خود می‌پردازند. بعضی از پاسخ‌گویان نوعی احساس «... فراموش شدگی ...» یا «... به حاشیه رانده شدگی...» را بیان می‌کنند. بعضی دیگر احساس «... محرومیت شدید...» و «... نارضایتی از وضعیت زندگی در منطقه مرزی...» را بیان می‌کنند. هم‌چنین برخی دیگر احساس «... ترس ...»، «... ناامنی...» و «... اضطراب...» را بروز می‌دهند.

«مناطق مرزی سایر کشورها به عنوان دیگری جهت درک وضعیت خود»:

علاوه بر مقایسه وضعیت زندگی در منطقه مرزی در مقایسه با مناطق مرکزی‌تر کشور، بسیاری از پاسخ‌گویان در مورد تفاوت منطقه مرزی‌شان و خصوصیات خاص آن در قیاس با مناطق مرزی سایر کشورها صحبت می‌کنند و از طریق این مقایسه نیز سعی می‌کنند به درکی از

وضعیت خودشان و جایگاهی که دارند، دست یابند. در بیان مقایسه بین منطقه مرزی شهر نوسود با مرزهای کشورهای دیگر، تفاوتی موجود این است که مردمان این منطقه دارای اشتراکات فرهنگی و زبانی با مردمان آن سوی مرز هستند. همه پاسخ‌گویان، به لحاظ فرهنگی و زبانی خودشان را همانند مردمان آن سوی مرز می‌دانند و خودشان را از این جنبه‌ها متفاوت از مردمان مناطق مرکزی کشور می‌دانند. همین عامل اشتراک فرهنگی و زبانی موجب کاهش پتانسیل‌های زندگی در این منطقه مرزی شده است و در صورتی که وضعیت به گونه‌ای دیگر بود برای زندگی‌شان می‌توانست کارکردهای زیادی داشته باشد. برای مثال، بیشتر پاسخ‌گویان معتقدند که در شرایطی که مردمان ساکن در دو سوی مرز به لحاظ زبانی و فرهنگی از هم متمایز هستند مرزها می‌توانند به‌عنوان فرصتی در جهت وسعت‌بخشیدن به افق دید مرزنشینان عمل کنند و زمینه‌ای برای آشنایی آن‌ها با دنیای متفاوت با آن‌چه دارند، فراهم سازد. تفاوت مرز منطقه پاره با سایر مرزها در کشورهای دیگر این است که از آنجایی که به لحاظ فرهنگی با اجتماعات مرزی آن سوی مرز دارای قرابت فرهنگی هستند مرز خودبه‌خود بسیاری از فرصت‌ها و پتانسیل‌های خود را از این جهت از دست می‌دهد و به‌عنوان مانعی بر سر راه شکوفایی هویت قومی مردمان مناطق مرزی عمل می‌کند.

هم‌چنین، وجود این اشتراکات مرزی معنای بسیاری از مفاهیم و عناصر زندگی مرزنشینی را تغییر می‌دهد و از شکوفایی آن‌ها جلوگیری می‌کند. در نتیجه می‌توان در اینجا تم فرعی: «استحاله معنایی مفاهیم» را بیان نمود. منظور از استحاله معنایی مفاهیم این است که زندگی در مرز کارکرد عناصر فرهنگی را تغییر می‌دهد و معنایی متفاوت با کارکرد اصلی‌شان بر آن‌ها حمل می‌کند به عبارت دیگر، بسیاری از عناصر و نهادهای فرهنگی در منطقه مرزی معنای اصلی خود را از دست می‌دهند و سیاست‌زده می‌شوند. «... پدرم، نامادری‌اش عراقی بوده است

در سال ۵۳ و ۵۴ که پدرش فوت می‌کند نامادری‌اش به عراق بر می‌گردد. او هر از چندگاهی به ماسر می‌زد ولی بعد از آن دیگر اجازه این کار را ندادند...»

۸. درگیر بودن با نگرش‌های عمومی

پاسخ‌گویان در این پژوهش احساس می‌کنند که از طرف مردمان بخش‌های مرکزی‌تر کشور، در معرض نگرش‌های عمومی هستند که از نظر آن‌ها، بسیاری از این نگرش‌ها به شکل تفکرات قالبی بوده‌اند که در نتیجه عدم آگاهی عمیق نسبت به وضعیت زندگی مردمان این مناطق به وجود آمده‌اند. پاسخ‌گویان در این پژوهش احساس می‌کنند، مردمان مناطق مرکزی‌تر کشور درک عمیقی از وضعیت زندگی مرزنشینان ندارند در نتیجه آن‌ها سعی می‌کنند با توصیف زندگی خودشان از این نگرش‌های عمومی ابهام‌زدایی کنند.

بسیاری از پاسخ‌گویان در این تحقیق احساس می‌کنند که مردمان مناطق مرزی انگ خورده و اغلب در معرض دریافت نگرش‌های عمومی منفی هستند به‌گونه‌ای که در طول تاریخ معاصر واژه مرزنشین و به تبع آن کُرد، در بین مردم ایران‌زمین همواره تداعی‌کننده «تهدید»، «ناامنی»، «درگیری و بی‌ثباتی» بوده است. همین عامل موجب شده تا بسیاری از پاسخ‌گویان تصور کنند که نگاه از جانب بیرون نسبت به مناطق مرزی در بسیاری موارد تحت تأثیر پیشینه‌ی تاریخی است که این مناطق داشته‌اند. در نتیجه این تصور در بین مردمان مناطق مرزی وجود دارد که با مردمان مناطق مرزی براساس پیشینه‌شان، برخورد می‌شود. پاسخ‌گویان احساس می‌کنند که همین امر موجب شده تا مردمان مناطق مرزی در حاشیه قرار گیرند و در نتیجه فرصت‌های محدودی برای مشارکت اجتماعی داشته باشند.

در نظر بیشتر پاسخ‌گویان، افرادی که در خارج از محدوده‌ی مناطق مرزی زندگی می‌کنند عموماً این‌گونه تصور می‌کنند که مردمان این مناطق به لحاظ اقتصادی و امکانات در رفاه هستند؛ هر چند که شرکت کنندگان شماری مزیت را برای زندگی در منطقه مرزی بیان می‌کنند: نخست این‌که از نظر برخیاز مصاحبه‌شوندگان امکان دستیابی سریع به پول و واردشدن به بازار کار، در قالب تبادل کالا به شیوه رسمی و غیررسمی، بدون نیاز به سرمایه‌گذاری‌های انسانی و اقتصادی از پیش برنامه‌ریزی‌شده فراهم می‌کند یکی از جاذبه‌های زندگی در منطقه مرزی است. برخی دیگر از پاسخ‌گویان معتقدند که زندگی مرزی از طریق فرصتی که برای واردات و صادرات کالاها فراهم می‌کند، هر چند به صورت کاذب، اما موجب اشتغال‌زایی در این مناطق شده است. همچنین برخی از پاسخ‌گویان معتقدند مرز برای خانواده‌هایی که در گذشته از نظر اقتصادی در تنگنا بوده‌اند موقعیتی را برای افزایش درآمدهای آن‌ها فراهم کرده است و در نهایت دسته‌ای از پاسخ‌گویان می‌گویند جریان واردات و صادرات کالا در مناطق مرزی موجب می‌شود تا در بازارهای این مناطق همیشه دو نوع کالا، خارجی و داخلی با قیمت‌های مناسب عرضه شوند، این عرضه کالاهای متفاوت زمینه‌ای را برای رقابت کالاهای داخلی و خارجی فراهم می‌کند. با این وجود، در مجموع در نظر آن‌ها واقعیت زندگی در منطقه مرزی متفاوت با این برداشت است. پاسخ‌گویان در این پژوهش معتقدند که درک ناظران بیرونی از زندگی مرزنشینی اصولاً تصویری مغشوش است و زندگی مرزنشینی نمایی متفاوت با آنچه که از بیرون تصور می‌شود، دارد. برای مثال، نرخ قیمت کالاهای مصرفی و مواد غذایی اساسی در این مناطق عموماً چندان تفاوتی با مناطق مرکزی کشور ندارد و درآمدهای حاصل از تجارت مرزی به جیب افراد بومی این منطقه وارد نمی‌شود بلکه درآمدهای حاصل از این کار بیشتر نصیب افرادی می‌شود که در خارج از این منطقه قرار دارند و مردمان این مناطق نقش واسطه‌هایی را دارند.

به لحاظ فرهنگی مردمان منطقه مرزی نوسود احساس می‌کنند که دید مردمان مناطق مرکزی نسبت به آن‌ها به گونه‌ای است که احساس می‌کنند آن‌ها به لحاظ سواد و آموزش در سطح پایین‌تری از آن‌ها قرار دارند. برخی از پاسخ‌گویان این تحقیق از این لحاظ با مرکز نشینان موافق‌اند، زیرا احساس می‌کنند که «تفاوت در وضعیت زندگی» افراد موجب بهبود آمدن این تفاوت‌های فرهنگی می‌شوند. بیشتر این پاسخ‌گویان، سطح تحصیلات را در معنای برابری با سطح فرهنگی مردمان این مناطق به‌کار می‌برند و این دو مفهوم را باهم خلط می‌کنند.

به طور کلی، بسیاری از پاسخ‌گویان نوعی خاص بودگی برای ادراک خود از زندگی مرزی قائل هستند به گونه‌ای که احساس می‌کنند تنها کسانی می‌توانند وضعیت آن‌ها را درک کنند که در منطقه مرزی زندگی کرده باشند و تجربیاتی همانند آن‌ها داشته باشند. برای مثال، برخلاف تصور مرکز نشینان که مرزها را به عنوان یک دیوار محکم و تاحدی نفوذناپذیر ادراک می‌کنند مرزها به این شدت نمی‌توانند عاملی در تفکیک فضایی باشند و وجود مرز در جریان زندگی روزمره‌شان به طور مداوم چه از طریق تبادل کالاهای فرهنگی و چه از طریق تبادل کالاهای اقتصادی به چالش کشیده می‌شود.

۹. استراتژی‌های سازگاری

بیشتر پاسخ‌گویان درگیری ذهنی‌ای نسبت به این‌که بالأخره در منطقه مرزی بمانند یا به مناطق دیگر مهاجرت کنند، بروز می‌دهند. هر چند که بسیاری از افراد هر ساله به سمت مناطق مرکزی، به صورت دائمی و فصلی، مهاجرت می‌کنند اما پاسخ‌گویان در مورد دلایل‌شان نسبت به ماندن در منطقه مرزی‌شان صحبت می‌کنند. دلیل برخی از پاسخ‌گویان برای ماندن در منطقه مرزی عدم وجود گزینه‌های دیگر در پیش‌روی‌شان است. یکی به خاطر این‌که تا حدی

زیست‌شان در منطقه مرزی امری غیرارادی و ساختاری بوده که کاری نمی‌توان برایش انجام داد و دیگر این‌که مهاجرت به شهرهای مرکزی به «لحاظ مالی» هزینه‌بردار است بسیاری از پاسخ‌گویان می‌گویند اگر به لحاظ مالی توانایی رفتن به مناطق مرکزی‌تر کشور را داشتند از این منطقه مهاجرت می‌کردند و برخی دیگر، «هزینه‌های اجتماعی» و «ناتوانی از گسستن روابط خویشاوندی‌شان» را دلیل ماندنشان در مرز بیان می‌کنند.

برخی از پاسخ‌گویان می‌گویند که به اختیار زندگی مرزنشینی را انتخاب می‌کنند. معمولاً این دسته از پاسخ‌گویان دلیل‌شان را برای ماندن در منطقه مرزی، عشق‌شان نسبت به سرزمین مادری‌شان می‌دانند. اما، این امر موجب ایجاد تناقضی در بین والدینی می‌شود که در قبال آینده فرزندان‌شان احساس مسئولیت می‌کنند بدین معنی که نمی‌دانند به احساسات خودشان توجه کنند و همچنان در زادگاه‌شان بمانند و یا به فکر آینده‌ای بهتر برای فرزندان‌شان باشند و به شهرهایی با امکانات بهتر و بیشتر مهاجرت کنند. علاوه بر این، بسیاری دیگر از پاسخ‌گویان به تفاوت‌های فرهنگی خود اشاره می‌کنند و احساس می‌کنند در صورتی که به مهاجرت به شهرهای دیگر هم خودشان و هم بچه‌هایشان به لحاظ فرهنگی با مشکلات زیادی مواجه می‌شوند.

یکی از راهکارهای پاسخ‌گویان جهت سازگار شدن با چالش‌های اقتصادی این منطقه، عمدتاً به صورت رواج مشاغل کاذب در قالب قاچاق کالا به شهرهای مرکزی کشور نمود یافته است. لذا می‌توانیم تم فرعی «تجارت رسمی و غیررسمی به عنوان شیوه‌هایی برای سازگاری با چالش‌های زندگی مرزنشینی» بیان کنیم:

اصلی‌ترین عامل قاچاق در مرز شهرستان پاوه نبود و یا کمبود موقعیت‌های شغلی متعدد و مناسب در میان مردم و به‌ویژه قشر جوان است. با توجه به این عامل و عدم توسعه‌یافتگی در این منطقه مرزی و به‌دنبال آن فقر و محرومیت در این شهرها اقشار مختلف مردم و به خصوص قشر جوان را به قاچاق ترغیب کرده و با توجه به درآمدزایی نسبتاً مناسب قاچاق

برای طبقه عامه مردم این روند همواره روبه گسترش است. یکی از پاسخ‌گویان این‌گونه توضیح می‌دهد: «... شما الان دانشجوی هستید و نمی‌توانید تا آخر عمر خود در تهران بمانید بالاخره روزی باید به اینجا برگردید ... پس شما باز هم مجبور می‌شوید رو به سوی این کارها (کاسبی سر مرز) کنید ما هم متأسفانه در اثر بی‌امکاناتی و در ناتوانی روبه این کار گذاشته ایم...»

همین عامل محدودیت موقعیت‌های شغلی موجب شده است تا مردمان مناطق مرزی نگاهی متفاوت به کار قاچاق داشته باشند. علاوه بر آگاهی‌مردمان منطقه مرزی بخش نوسود نسبت به پیامدهای قاچاق کالا برای اقتصاد جامعه و همچنین نگاه عمومی نسبت به این نوع کار آگاهی دارند، اکثر افراد به کار قاچاق بیشتر به عنوان یک شغل و منبع درآمد نگاه می‌کنند تا به بعد غیررسمی بودن آن توجه داشته باشند و احساس می‌کنند که این کار هر چند از روی ناچاری، اما توانسته است به نوعی به آن‌ها آرامش دهد و آن‌ها را از دغدغه کار و بیکاری رها سازد. علاوه بر این، یکی از سیاست‌های دولت به منظور کاهش بحران بیکاری، ایجاد اشتغال، کاهش قاچاق کالا، برقراری عدالت اجتماعی و ... در مناطق مرزی افزایش همکاری‌های بین مرزی در قالب بازارچه‌های مشترک مرزی بوده است. پاسخ‌گویان در این پژوهش کار در این بازارچه‌ها را به عنوان یکی از راهکارها در جهت سازگاری با چالش‌های زندگی‌شان پذیرفته‌اند.

۱۰. تلاش برای فهم عوامل اثرگذار بر زندگی مرزنشینی

در مجموع، همه پاسخ‌گویان در این پژوهش، به لحاظ روانی از این که در منطقه مرزی زندگی می‌کنند احساس آرامش نمی‌کنند و از وضعیت زندگی‌شان ناراضی هستند. زندگی در منطقه مرزی بر روی احساسات مردمان این منطقه تأثیرگذار بوده و پاسخ‌گویان در این

پژوهش، به کرات در مورد احساسات‌شان نظیر «خستگی»، «انزجار»، «تنفر»، «ناامیدی» صحبت می‌کنند: «وقتی من از منطقه پاوه خارج می‌شوم روحیه‌ام باز می‌شود ولی وقتی باز هم به اینجا بر می‌گردم افسرده می‌شوم ... در آن جا امکانات، سینما، پارک و چیزهای دیگر دارید...».

پاسخ‌گویان سعی می‌کنند تا دلیل ایجاد چنین شرایطی را تفسیر کنند. همه پاسخ‌گویان یکی از دلایل ایجاد این وضعیت را به وجود یک دست پنهان و نحوه‌ی سیاست‌گذاری‌های صورت گرفته از طرف دولت، در این منطقه نسبت می‌دهند. آن‌ها معتقدند که مسئولان و سیاست‌گذاران دولتی نسبت به مردم این منطقه بی‌توجه هستند.

در این میان پاسخ‌گویان سعی می‌کنند دلیل این بی‌تفاوتی‌ها را بیشتر توضیح دهند که معمولاً به سه نتیجه‌گیری می‌رسند. برخی از پاسخ‌گویان معتقدند که پایین‌بودن میزان جمعیت در این مناطق را به عنوان تنها عامل اثرگذار در ایجاد این وضعیت در نظر می‌گیرند.

علاوه بر این، برخی از پاسخ‌گویان بر بعد هویت فرهنگی خود در بیان علت وجود این وضعیت تأکید دارند. در چنین شرایطی وضعیت فعلی زندگی در منطقه مرزی در پیوند با گذشته قرار گرفته و با کمک حافظه‌ی جمعی مردمان این مناطق و در ارتباط با بعد هویتی‌شان مورد کاوش قرار می‌گیرد. این نوع نگاه موجب می‌شود تا وضعیت کنونی در نگاه مردمان مناطق مرز نه به‌عنوان شرایطی استثنایی بلکه در یک متن تاریخی به آن توجه شود. این امر موجب می‌شود تا از خصلت جدید بودن رخداد کاسته شود و به عنوان رخدادی در راستای بسیاری از رخدادهای دیگر درک شود. این دسته از پاسخ‌گویان معتقدند اگر دولت تمایل داشته باشد شرایط می‌تواند بهبود یابد زیرا خود وضعیت پایین بودن جمعیت در این مناطق تحت تأثیر محرومیت و فقری است که در نتیجه عدم سرمایه‌گذاری در این مناطق به وجود آمده است.

«... از طرفی مسئله امکانات و امور فرهنگی به دلیل این که ایران کشوری متنوع است هم از لحاظ فرهنگی و هم از لحاظ قومیتی و در طول تاریخ نیز، تحولات زیادی داشته است و نقاط مختلف دارای شورش های گوناگون بوده است این امر باعث شده است که برای مرزهایی که مثلاً کردها در آن قرار گرفته اند نگاهی دیگر داشته باشند...»

همچنین وضعیت سومی وجود دارد که در آن برخی از پاسخ گویان هم از استدلال پایین بودن جمعیت این مناطق و هم بر هویت قومی خود تأکید می کنند. بنابراین در تفاسیری که پاسخ گویان از زندگی در منطقه مرزی دارند عامل هویت قومی بیش از سایر عوامل پر رنگ تر است به گونه ای که در بین استدلال های ۲/۳ پاسخ گویان در مورد چرایی وضعیت زندگی در این منطقه خواه به صورت تنها عامل و خواه در کنار عامل پایین بودن جمعیت این مناطق بیان می شود. این ترکیب موجب می شود که وضعیت زندگی مردمان مناطق مرزی به عنوان بخشی از اعمال نابرابری های قومی در نظر مردمان این مناطق در نظر گرفته شود. به عبارتی دقیق تر اقتصاد سیاسی حاکم بر جامعه و وجود نابرابری های فضایی در سطح منطقه ای دستاویزی برای بیان بازتولید هویت قومی و بدبینی نسبت به مرکز می شوند در نتیجه فاصله بین هویت قومی و ملی مردمان ساکن در منطقه مرزی تشدید می شود. در چنین وضعیتی در میان پاسخ گویان نوعی بدبینی نسبت به نحوه سیاست گذاری ها و اقداماتی که در منطقه مرزی اجرا می شوند، وجود دارد. برای مثال یکی از پاسخ گویان این گونه بیان می کند:

«... مثلاً سد داریان را در نظر بگیرید، طرح احداث این سد از قبل از انقلاب تا حال حاضر وجود داشته است. چرا مسئله احداث این سد تا کنون عملیاتی نشده است؟ و چرا در این دوره عملیاتی می شود؟...»

۱۱. بحث و نتیجه گیری

از تم‌هایی که از زندگی‌نامه‌های مردمان مناطق مرزی در این پژوهش استخراج شده‌اند ابعاد تفسیری زیر، تجارب زیسته پاسخ‌گویان در این پژوهش را بیان می‌کند:

تجربه زندگی مرزنشینی برای پاسخ‌گویان در این پژوهش، از تفاوت‌های فرهنگی و زبانی که چالش‌ها، مشکلات و نگرانی‌ها را تشدید می‌کند، الهام می‌گیرد. وارد شدن این عناصر در گستره معانی پاسخ‌گویان موجب می‌شوند تا مشکلات و نگرانی‌ها این امکان را پیدا کنند که در موقعیتی دیگر مطرح شوند و با دید و منطقی دیگر نگریسته شوند که سابقاً قابل رویت نبودند. پاسخ‌گویان در تلاش برای فهم مشکلات و سختی‌های زندگی‌شان معنای جدیدی را به آن‌ها می‌دهند و از این طریق روابطی را بین خود و دیگران شکل می‌دهند که در نهایت مرزهای هویت قومی آن‌ها را بازنمایی می‌کنند. در چنین شرایطی مشکلات و سختی‌ها به عنوان ابزاری برای بیان متفاوت بودن خود از دیگری به کار برده می‌شوند و چنین توجیه می‌شوند که دلیل این تفاوت‌ها، همین تفاوت‌هایی هستند که با دیگران دارند و فرض بر این است که از آن جایی که ما «به لحاظ فرهنگی متفاوت هستیم» «اقلیت هستیم» «با ساکنان آن سوی مرز فرهنگ‌مان مشترک است» وضعیت‌مان بدینگونه شده است. این امر باعث ایجاد احساس تبعیض در بین پاسخ‌گویان می‌شود. در مجموع، پاسخ‌گویان چنین تصور می‌کنند که این تبعیض و نابرابری‌ها نتیجه زبان و فرهنگ آن‌هاست که از دیگران متفاوت است. بنابراین، چالش‌های زندگی مرزنشینی در زندگی روزمره دچار استحاله و دگرگونی شده و معنای جدیدی کسب می‌کنند. چالش‌ها و محرومیت‌ها با وارد شدن عواملی همچون فرهنگ و زبان به‌عنوان تهدیدی علیه اجتماعات مرزی در نظر گرفته می‌شوند. این واقعیت بنا به ماهیت نمادین بودن واقعیت‌های اجتماعی صورت می‌گیرد که امکان حمل معانی در خودشان را فراهم می‌سازند. افراد در مواجهه با پدیده‌های اجتماعی سعی می‌کنند آن‌ها را فهم کنند و در جریان همین فهم سازه‌های تفسیری

خودشان را بر واقعیت‌های اجتماعی حمل می‌کنند. این خصلت نمادها این امکان را ایجاد می‌کند تا یک نماد در بین گروه‌های مختلف جامعه معانی متفاوتی پیدا کند. «نماد، معانی گویا اما مختلفی را برای گروه‌های متفاوتی که از آن استفاده می‌کنند به دنبال دارد» (استراثرن به نقل از کوهن، ۱۳۸۹: ۲۹) پاسخ‌گویان در این تحقیق دائماً با یک چنین موقعیتی مواجه هستند و به مقایسه وضعیت زندگی خود نه تنها برای بیان کمبودهای زندگی‌شان می‌پردازند بلکه از طریق یک چنین مقایسه‌هایی متفاوت بودنشان را از دیگران بیان می‌کنند. در نهایت پاسخ‌گویان در یک ائتلاف، معانی را در بیان وجود این نابرابری‌ها الصاق می‌کنند که منجر به شکل‌گیری روابط «ما-آنهايي» می‌شود که ویژگی‌های اجتماع خودشان را از طریق همین مرزبندی بازنمایی می‌کنند. این نوع تفسیر از زندگی مرزنشینی یک مرزبندی بین موقعیت خود و «دیگری» ایجاد می‌کند. دیگران پاسخ‌گویان در این تحقیق به ویژه «مناطق مرکزی» و نیز «مناطق مرزی سایر کشورها» هستند. پاسخ‌گویان دائماً موقعیتشان را در مقایسه با این «دیگران» توضیح می‌دهند. آن‌ها از یک طرف به مقایسه وضعیت خود با وضعیت مرکزی تر کشور می‌پردازند و در این فرایند به این نتیجه می‌رسند که تفاوت فاحشی بین وضعیت زندگی آن‌ها با وضعیت مناطق مرکزی تر وجود دارد. در بیان علت به وجود آمدن این وضعیت نامناسب زندگی، اکثراً بر روی عوامل فرهنگی‌شان تأکید می‌کنند. این تبیین به‌گونه‌ای است که دلایل دیگر نظیر مسئله «جمعیت پایین» را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. و از طرفی دیگر در بیان وضعیت خود در مقایسه با مرزهای سایر کشورها معتقدند که وجود شباهت فرهنگی با مردمان سایر مناطق به کاهش پتانسیل‌های زندگی مرزنشینی کاسته است و در عوض به شکل‌گیری چالش‌هایی منجر شده که عمدتاً از نوع چالش‌های فرهنگی هستند: پاسخ‌گویان با عباراتی نظیر «متفاوت بودن به لحاظ فرهنگی» «سیاسی بودن مرزهای اینجا» «استحاله معنایی مفاهیم» «کاهش زمینه برای فعالیت‌های فرهنگی» «حاشیه بودن» «برخورد با توجه به پیشینه تاریخی» و بسیاری دیگر از این

قبیل عبارات حس متفاوت بودن از دیگران را ایجاد می‌کنند. بنابراین، در نتیجه فرایند مقایسه-هایی که افراد انجام می‌دهند هویت فرهنگی مشترک خود را بازنمایی نموده و تمایزگذاری بین اجتماع و دیگری‌هایشان شکل می‌گیرد. به طور کلی، پاسخ‌گویان در این پژوهش با حمل معانی جدیدی به وضعیت حاشیه‌بودگی و محرومیت، به شیوه‌ی خاصی این وضعیت‌ها را نمادپردازی کرده و در نهایت هویت اجتماع خودشان را تثبیت می‌کنند.

منابع

فارسی

- ابراهیم زاده، عیسی و همکارانش (۱۳۹۱) تحلیل فضایی نابرابری های منطقه ای میان مناطق مرزی و مرکزی ایران،
- تقوایی، مسعود و همکارانش (۱۳۹۰) تحلیل نابرابری های توسعه ناحیه ای در ایران، پژوهش های جغرافیای انسانی، شماره ۷۸، صص ۱۶۸-۱۵۳.
- زیاری، کرامت الله و همکارانش (۱۳۸۸) چالش های ژئوپلیتیکی توسعه نامتوازن نواحی ایران در مقطع زمانی ۱۳۸۵-۱۳۷۵، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال ششم، شماره اول، صص ۲۰۷-۱۸۱.
- شایان، حمید (۱۳۸۳) تنگناهای توسعه در استان های مرزی کشور، پژوهش های جغرافیایی، شماره ۴۷، صص ۸۰-۷۱.
- عندلیب، علیرضا و مطوف، شریف (۱۳۸۸) توسعه و امنیت در آمایش مناطق مرزی ایران، باغ نظر، شماره دوازده، سال ششم، صص ۷۶-۵۷.
- قادرزاده، امید و قادری، امید (۱۳۹۱) مطالعه کیفی پیامدهای فرهنگی تجارت مرزی در شهرستان مریوان، مجله مطالعات اجتماعی ایران، دوره هفتم، شماره ۲، صص ۱۵۴-۱۳۵.
- قادرزاده، امید و همکارانش (۱۳۹۲) تجارت مرزی و تفسیر مردم از تغییرات جهان زیست خانواده، فصلنامه راهبرد فرهنگ، شماره ۲۲، صص ۸۴-۶۱.

کوهن، آنتونی پُل (۱۳۸۹) سرشت نمادین اجتماع؛ ترجمه عبدالله گیویان. - تهران: دانشکده صدا و سیما جمهوری اسلامی.

منابع لاتین

- Acheampong, G.(2013): fortress Ghana? Exploring marginality and enterprising behaviour among migrants in Kumasi Zongos; journal of economics & sustainable development, Vol. 4, NO. 3
- Bond, T. and Aslonen, S.(1998): new mothers□ experience of postpartum care – a phenomenological follow-up study, journal of clinical nursing; 7: 165-174.
- Goulding, C.(2005): Grounded theory, ethnography and phenomenology; european journal of marketing, v.39, No. 3.4, pp. 294-308.
- Reiners, M. G.(2012): understanding the differences between hussersls(descriptive) and Van manen, M.(1990): researching the lived experience. Human science for an action sensitive pedagogy. New York: state university of new York press.